جلسه 168

چهارشنبه 17/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در رابطه با مثال طواف که شک داریم ستر عورت برای مرد یا ستر ماعدا الوجه و الکفین برای زن آیا این واجب نفسی است، عرض کردیم که ولو ما معتقدیم همانطور که آقای زنجانی معتقدند که با توجه به اینکه مشرکین طواف عریانا انجام می دادند و پیامبر اکرم امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستادند وفرمودند که در کنار کعبه اعلام کن که لایطوفن بالبیت مشرک و لایطوفن بالبیت عریان، واین بیش از نهی نفسی از عاری بودن در حال طواف در هنگام وجود ناظر محترم ندارد.

ولی حالا اگر شک کردیم که لایطوفن بالبیت عریان بیان حکم نفسی است یا بیان حکم غیری است، نوبت اگر برسد به اصل عملی، اینجا دیگر علم اجمالی منحل است. چرا؟ برای اینکه علم به نهی نفسی از کشف عورت ما داریم. تفصیلا می دانیم کشف عورت در هنگام وجود ناظر محترم جائز نیست. برائت از شرطیت ستر عورت در طواف جاری می شود بلامعارض. اینجا دیگر معارضه ای در کار نیست. چون ما علم تفصیلی داریم به نهی نفسی از کشف عورت عند وجود ناظر محترم، شک می کنیم در تقید طواف به ستر عورت، برائت از این تقیید زائد جاری می کنیم.

و با وجود علم تفصیلی به اینکه شارع نهی نفسی دارد از کشف عورت عند وجود ناظر محترم جای استصحاب نیست. فقط یک شک بدوی می کنیم در تقید طواف به ستر عورت، اگر نوبت به اصل عملی برسد برائت جاری می شود از این تقید زائد بلامعارض.

علاوه بر اینکه ما عرض کردیم اطلاق امر به طواف می گوید طواف شرط زائدی ندارد. اطلاق متعلق در فلیطوفوا بالبیت العتیق نفی می کند تقید طواف را به ستر عورت.

کلام در وجوهی بود که برای اثبات وجوب نفسی در مقابل وجوب غیری مطرح شده بود.

آخرین وجهی که مطرح می شود این است که: گفته می شود اگر مولا امر کند به فعلی، بگوید توضأ یا إنصب السلم، ظهور اطلاقی این امر این است که این واجب لنفسه است. چون واجب لغیره مؤمنه زائده دارد و لحاظ زائد می خواهد. در واجب لغیره لحاظ می شود آن واجب نفسی. مثلا می گویند توضأ للصلاة. اما اگر بگویند توضأ، ظهور اطلاقی اش این است که این واجب لغیره نیست.

 این مطلبی است که مرحوم آقای صدر فرموده است.

اقول: ما در مواردی که مثلا شارع می گوید شما قبل از شروع در نماز اقامه بگو، شک می کنیم که این اقامه واجب نفسی است یا واجب غیری یعنی اگر واجب غیری باشد نماز بدون او باطل است، انصاف این است که با این فرمایش آقای صدر ما نمی توانیم مشکل را حل کنیم. چون چه جور ما بگوئیم مولا گفته است که قبل از شروع در نماز اقامه بگو، ما چه جور بگوئیم این اقامه واجب نفسی است؟ شاید واجب غیری باشد. یکوقت رجوع می کنیم به اطلاق در ماده اقم الصلاة، او بحث دیگری است. فرض این است که ما اطلاقی در ماده اقم الصلاة نداریم نه اطلاق لفظی داریم و نه اطلاق مقامی. خب نوبت رسیده است به تمسک به خود ظهور این خطاب که می گوید پیش از شروع در نماز اقامه بگوئید. انصاف این است که این تعبیر اگر نگوئیم ظهور دارد در ارشاد به شرطیت اقامه، که شاید نظر مشهور هم همین است که لولا دلیل خارجی ظاهر اینکه بگویند اقامه بگو قبل از شروع نماز ارشاد به شرطیت است لولا دلیل خارجی، اگر ما این را نگوئیم لااقل مجمل است. اینکه ما بگوئیم ظهور اطلاقی یا به تعبیر دقیقتر ظهور انصرافی خطاب امر در این است که این امر وجوبش لنفسه است نه لغیره، چون وجوب لغیره مؤونه زائده دارد، نه این کافی نیست.

در مثال امر به سجود سهو می گوید: إذا زدت أو نقصت فأتم صلاتک ثم اسجد سجدتی السهو، خب این ظهور ندارد در ارشاد به جزئیت یا شرطیت سجود سهو. ولذا مشهور فرموده اند که وجوب سجود سهو وجوب نفسی است بخاطر مناسبت حکم وموضوع که سجود سهو ارغام انف شیطان است و این یک ملاک نفسی دارد. به هر حال این امر به سجود سهو که دیگر ظهور ندارد در ارشاد به شرطیت وجزئیت. کلام ما در این است که این خطاب که می گوید أتم صلاتک ثم اسجد سجدتی السهو، قبول داریم که ظهور ندارد در وجوب غیری، بخاطر اینکه مناسبت حکم و موضوع در اینجا موجب ظهور در وجوب غیری نمی شود. اما چرا مجمل نباشد؟ چرا ظهور داشته باشد در وجوب نفسی؟ ما مواردی که مشکل داریم که واجب نفسی است یا غیری است اینگونه موارد است. مثلا می گوید قبل از شروع در نماز اقامه بگو، بعد از اتمام نماز اگر موجبات سهو آورده شده بود سجود سهو بجا بیاورید، آیا این وجوب نفسی است یا وجوب غیری است؟ ما چه جور بگوئیم این وجوب نفسی است حتی اگر ظهور در ارشاد به شرطیت و جزئیت نسبت به مرکب نداشته باشد. اگر ظهور در ارشاد داشته باشد که فهو، اگر ظهور در ارشاد هم نداشته باشد چطور ما بگوئیم این ظهور دارد در وجوب نفسی.

بله اگر بطور مطلق بفرماید توضأ، بله آنجا ما قبول داریم، اگر شک کردیم که توضأ وجوبش وجوب نفسی است یا وجوب غیری، بله آنجا ما قبول داریم که مقتضای ظهور انصرافی این است که وجوب وضوء وجوب نفسی هست. این را ما قبول داریم. اما اینجا محل بحث نیست، چون ما از راه اطلاق هیئت و از آن راه های گذشته که بیان شد می توانیم مشکل را حل کنیم. حالا این راه را که آقای صدر اضافه کرده اند که اصلا کاری به وجوه سابقه هم نداشته باشیم خود بیان وجوب غیری مؤونه زائده دارد. چون وجوب لغیره نیاز دارد به لحاظ آن واجب نفسی. ووقتی آن واجب نفسی در خطاب لحاظ نشده است، ظهور انصرافی توضأ این است که این وجوب، وجوب نفسی است. ما فی الجمله این مطلب را قبول داریم در جائی که در خطاب بگویند توضأ. اما در مواردی که امر دائر است بین اینکه این واجب، واجب غیری باشد یا واجب نفسی فی واجب آخر، آنجاها ما مشکل پیدا می کنیم و نمی شود ما به ظهور خطاب تمسک کنیم برای اثبات وجوب نفسی. چون فرض این است که وقتی که می گوید اقامه بگو قبل از شروع در نماز، ولو ظهور نداشته باشد در ارشاد به شرطیت، یا می گوید بعد از اکمال نماز سجود سهو بکنید، ولو ظهور ندارد در ارشاد به جزئیت ویا شرطیت سجود سهو کما هو المشهور که می گویند وجوبش نفسی است، ولو ظهور ندارد در ارشاد به شرطیت و جزئیت، اما ما نمی توانیم بپذیریم که ظهور دارد در وجوب نفسی. اگر واقعا مراد مولا وجوب غیری باشد چه مؤونه زائده ای داشت که بیان نشد. خب مولا گفت قبل از شروع در نماز اقامه بگو. بعد از اکمال نماز اگر موجب سجود سهو بود سجود سهو بجا بیاورید، اگر این واجب غیری بود چه کمبودی در خطاب هست که اگر واجب غیری بود باید آن کمبود را جبران می کردیم.

بله یک مواردی هست که اصلا در خطاب هیچ چیز ذکر نشده است، گفته اند توضأ یا انصب السلم، بله اینجا را ما قبول داریم که ظهور انصرافی این خطاب توضأ این است که این واجب لنفسه است نه واجب لغیره.

سؤال وجواب: اگر مولا قصدش بیان وجوب غیری اقامه هم باشد این مؤنه زائده نمی طلبد. می سازد با هر دو. هم می سازد با وجوب غیر اقامه و هم می سازد با وجوب نفسی اقامه، ظهور در هیچ کدام ندارد. بله اگر مقصود آقای صدر آن مواردی است که فقط صیغه امر آمده است که مثلا توضأ، نمی دانیم این توضأ، توضأ لصلاتک است یا مطلق وضوء، بله ما اینجا را بلااشکال قبول داریم، هم وجوه سابقه مطرح است و هم لحاظ اینکه وجوب وضوء وجوب لغیره هست این نیاز به مؤونه زائده دارد، و ظهور انصرافی توضأ این است که وجوب این لغیره نیست.

سؤال وجواب: مثل اکرم زیدا که انصراف دارد به زید مشهور، این را می گویند ظهور اطلاقی ولی در حقیقت یعنی ظهور انصرافی. یعنی انصراف دارد این زید به زید مشهور. ولو این انصراف بخاطر عدم بیان قرینه است. عدم بیان قید زائد است. ما از این تعبیر می کنیم به ظهور انصرافی. ظهور انصرافی یک طبیعت به فرد مشهورش این یک قسم خاصی است از ظهور اطلاقی که از آن تعبیر می کنند به ظهور انصرافی. چون قسم دیگر از ظهور اطلاقی این است که ظهور دارد این کلمه مثلا أعتق رقبة در اینکه رقبه لابشرط از مؤمنه بودن وجوب عتق دارد. خب این ظهور اطلاقی می گوید طبیعت لابشرط وجوب اکرام دارد. آن ظهور اطلاقی در اینجا مراد نیست. مراد این است که از جمله توضأ وقتی قرینه ای نبود و قید زائدی نبود منصرف می شود به وجوب خاص و هو الوجوب النفسی.

سؤال وجواب: کسانی که مثل مرحوم آخوند می گویند مقدمه مطلقا واجب است، آنها می گویند اگر وضوء واجب غیری هم باشد مطلق وضوء واجب است. مطلق وضوء وجوب غیری دارد و هیچ شرطی هم ندارد. بله بنابر اینکه مقدمه موصله وجوب غیری دارد، خب این بیان را عرض کردیم که توضأ چون واجب را مطلق وضوء گرفت نه خصوص وضوء موصل الی الصلاة، پس معلوم می شود این واجب غیری نیست، چون اگر واجب غیری بود باید امر می رفت روی وضوء موصل الی الصلاة. حالا که امر نرفته روی وضوء موصل الی الصلاة مثل همینکه این امر غیری نیست و نفسی است خب این بیان بنابر اختصاص وجوب مقدمه به مقدمه موصله بیان درستی خواهد بود.

پس خلاصه عرض ما این است که: این ظهور انصرافی (به تعبیر ما، که توضأ ظهور انصرافی دارد در وجوب نفسی وضوء، قطع نظر از آن تدقیقاتی که در وجوه سابقه ذکر شده بود) در همه جا کارساز نیست. در تشخیص اینکه این فعل واجب شرطی است (که از آن تعبیر می کنیم به واجب غیری، که واجب غیری یعنی وجوب مقدمی و وجوب شرطی)، یا واجب فی واجبٍ هست، اینجا ما نمی توانیم با ظهور انصرافی یا با سائر وجوهی که ذکر شد مشکل را حل کنیم. فیبقی الاشکال فی هذه الموارد التی یدور الامر بین کون الواجب واجبا فی واجب که می شود واجب نفسی، أو واجبا شرطیا و غیریا، در اینگونه موارد ما مشکل پیدا می کنیم. مثلا رمی جمار در حج، مبیت در منی در حج، آیا واجب فی واجب هست کما علیه المشهور، ولذا می گویند اگر عمدا مبیت در منی یا رمی جمار را در روز یازدهم و دوازدهم ترک کنید حجتان باطل نمی شود، چون اینها واجب فی واجب هستند. اما رمی جمره عقبه در روز دهم او امر غیری دارد، یعنی لایصح الحج إذا ترکت رمی جمرة العقبة یوم العید عمدا.

حالا ما از کجا بفهمیم رمی جمار در روز یازدهم و دوازدهم واجب نفسی است کما علیه المشهور، واجب نفسی فی واجب آخر، یا واجب غیری است؟ از کجا بفهمیم. با این وجوهی که اینجا مطرح شد نمی فهمیم. یا مبیت در منی واجب نفسی است فی ضمن الحج یا واجب غیری است بحیث یبطل الحج بترکه عمدا، خب این را ما با این وجوهی که ذکر شد نمی فهمیم. و اگر ظهور این خطابات در ارشاد به شرطیت و جزئیت باشد که باید بگوئیم طبعا امر به اینها هم می شود امر غیری، و تلازم دارد. حالا امر غیری مولوی شرعی یا عقلی. مثلا اینکه می گوید توضأ لصلاتک، فرقی نمی کند بگوئیم این ارشاد است به شرطیت وضوء برای نماز یا بگوئیم امر غیری است به وضوء برای نماز. این هیچ محذوری ندارد. یعنی امر غیری است که از آن شرطیت وضوء هم استفاده می شود. مانعة الجمع نیست. البته ما در بحث مقدمه واجب این را باید بحث کنیم که ما وقتی امر غیری را منکریم طبعا توضأ لصلاتک را ارشاد به شرطیت می گیریم. ولی آنهایی که امر غیری قائلند هیچ محذوری ندارد که توضأ لصلاتک امر غیری باشد به وضوء ویستفاد منه بالالتزام شرطیة الوضوء للصلاة.

 اگر ظهور در این نداشت به نظر ما مجمل می شود وباید احکام اجمال را بر آن بار کرد. که اگر اطلاقی بود در متعلق به او رجوع می کنیم. مثل اینکه گفتیم اطلاق در امر به طواف نفی می کند شرطیت ستر عورت را. و اگر اطلاقی در متعلق نبود مثل اقم الصلاة که اطلاق ندارد نسبت به متعلق باید رجوع کنیم به اصل عملی که دیروز مطرح کردیم.

فی دوران الامر بین الوجوب التعیینی و التخییری

مقام دوم: این است که اطلاق إن افطرت فصم ستین یوما آیا اقتضاء می کند که صوم ستین یوما واجب تعیینی باشد یا واجب تخییری؟

ما باید ببینیم مبنایمان در وجوب تخییری و وجوب تعیینی چیست.

یکوقت مبنایمان این است که وجوب تخییری یعنی وجوب صوم عند ترک الاطعام مثلا. یعنی وجبو الصوم مشروطا بترک الاطعام. در مقابل وجوب تعیینی صوم که یعنی صوم وجوب دارد فی جمیع الاحوال سواء اطعمت المسکین أم لا.

اگر مبنایمان این بود کما علیه المشهور، خب اگر مولا فقط بگوید إن افطرت فصم ستین یوما، اطلاق هیئت صوم می گوید این صوم واجب است فی جمیع الاحوال سواء اطعمت أم لا. اطلاق هیئت صوم اقتضاء می کند وجوب تعیینی را.

اما اگر مبنایمان این شد که وجوب تخییری می رود روی جامع. جامع بین صوم و اطعام یعنی عنوان احدهما. اگر وجوب تخییری باشد عنوان احدهما می شود واجب. اگر مولا فقط بفرماید أن افطرت فصم، مرحوم آقای خوئی فرموده است: غیر از تمسک به اطلاق هیئت برای اثبات وجوب صوم مطلقا سواء اطعمت أم لا، می توانیم به ظهور ماده تمسک کنیم بگوئیم ظاهر ماده این است که صوم متعلق وجوب است نه عنوان احدهما.

پس مرحوم آقای خوئی فرموده: بنابر این نظر صحیح که وجوب تخییری می رود روی عنوان احدهما. وقتی مولا می گوید إن افطرت فصم، هم به اطلاق هئیت می شود تمسک کرد که یجب الصوم سواء اطعمت الفقیر أم لا. و هم می شود به ظهور ماده در اینکه صوم متعلق وجوب است نه عنوان احدهما، به او هم می شود تمسک کرد.

مرحوم آقای تبریزی اشکال کرده اند به مرحوم آقای خوئی، که نه، ما به ظهور ماده می توانیم تمسک کنیم طبق این مسلک دوم، اما به اطلاق هئیت نمی توانیم تمسک کنیم. چون شکی در این نداریم که وجوب مطلق است و مشروط به هیچ شرطی نیست. شکمان در این است که متعلق وجوب صوم است یا عنوان احدهما. والا در اینکه ما یک وجوب فعلی داریم و هیچ شرطی ندارد این وجوب، مولا گفته إن افطرت فیجب، وجوب مشروط به چیزی نیست غیر از افطار عمدی که او کلام فیه و در او بحثی نداریم، اما اینکه متعلق وجوب صوم است یا عنوان احدهما، إن افطرت فصم ستین یوما، یا إن افطرت فیجب الجامع بین صوم ستین یوما أو اطعام ستین مسکینا. چه جور ما بیائیم به اطلاق هیئت تمسک کنیم؟ مگر شک داریم در اطلاق و تقیید وجوب؟

اقول: این فرمایش آقای تبریزی ره درست نیست. برای اینکه در این بیان خلط شده است بین مقام ثبوت و مقام اثبات. ما داریم به اطلاق اثباتی تمسک می کنیم. اطلاق اثباتی یعنی اطلاق خطاب، در مقابل تقیید خطاب. جناب استاد! مبنای شما و آقای خوئی و مبنای صحیح این است که وجوب تخییری تعلق می گیرد به عنوان احدهما. این مقام ثبوت است. اما در مقام اثبات چه جوری تعبیر می کنند؟ می توانند تعبیر کنند که إن لم تطعم ستین مسکینا فصم ستین یوما. این تعبیر غلط نیست. لازم نیست تفسیر حقیقت وجوب تخییری در مقام ثبوت در مقام خطاب هم طابق النعل بالنعل حفظ بشود. خطاب یعنی یک بیان عرفی. ولذا ممکن است ما در مقام ثبوت بگوئیم عنوان احدهما واجب است در وجوب تخییری ولی مولا در مقام اثبات هیئت را مشروط کند، بگوید إن لم تطعم ستین مسکینا فصم ستین یوما. اشکال ندارد. هیچ عرفی تخطئه نمی کند مولا را، که بگوید جناب مولا! وجوب تخییری متعلق است به عنوان احدهما، تو چرا از ابزار وجوب مشروط استفاده کردی. مولا می گوید من برای عرف صحبت می کنم، آن حرفها در مدرسه است که حقیقت وجوب تخییری چیست. وقتی با عرف صحبت می کنی باید عرفی حرف بزنی. ولذا عرفی اش می تواند بگوید صم أو اطعم، می تواند هم بگوید إن لم تطعم فصم. خب مولا وقتی گفت صم ستین یوما و نگفت إن لم تطعم ستین مسکینا فصم ستین یوما، ما به اطلاق اثباتی تمسک می کنیم پس معلوم می کنیم که این واجب، واجب تخییری نیست.

من مثال بزنم: مولا یکوقت واجب می کند اکرام عالم را، ولی به شما نمی گوید. به شما می گوید اکرم الفقیه. اینکه اشکال ندارد. آنهایی که می گویند به ظهور موضوع تمسک می کنیم در اینکه همان چیزی که در خطاب ذکر شد همان موضوع در مقام ثبوت است، می گویند نه، اگر مولا در مقام ثبوت واجب کرده اکرام عالم را، این خلاف ظاهر است که در مقام اثبات بیاید حصه ای از آن جعل را بیان کند. اگر مولا می گوید اکرم الفقیه این ظاهر در این است که جعل ثبوتی اش هم رفته است روی اکرام فقیه.

ما در بحث خودش گفته ایم نه، چه اشکال دارد که مولا جعل ثبوتی اش عام باشد ولی بیاید در مقام اثبات حصه ای از این جعل را بیان کند. و لذا هیچوقت اکرم الفقیه ظهورش نفی نمی کند جعل وجوب اکرام عالم را. ولذا می گویند لقب مفهوم ندارد. اکرم الفقیه در مقام اثبات می سازد با اینکه در مقام ثبوت شارع جعل کرده است وجوب اکرام عالم را، اما در مقام اثبات حصه ای از آن جعل را گفته است.

اما کسانی مثل محقق عراقی وآقای صدر می گویند نه، ظاهر اینکه در خطاب گفت اکرم الفقیه، این است که جعلش هم رفته است روی اکرام فقیه. که ما گفتیم لازمه این فرمایش این آقایان این است که پس کشف کنیم که جعل عام روی اکرام عالم نداریم. و این یعنی مفهوم لقب حجت می شود.

اگر بگوئید ظاهر اکرم الفقیه این است که آن جعل رفته روی اکرام فقیه، پس محتمل نیست که یک جعل برود روی اکرام فقیه و یک جعل هم برود روی اکرام عالم، به جوری که اگر فقیه را اکرام نکردیم دو تا عقاب بشویم، یکی اینکه جعل اکرم الفقیه را عصیان کردی ویکی اینکه چرا جعل اکرم العالم را عصیان کردی. اینکه محتمل نیست. اگر شما بگوئید ظهور اکرم الفقیه این است که جعل هم در مقام ثبوت رفته است روی اکرام فقیه، کشف می کنیم که پس جعل در مقام ثبوت روی اکرام عالم نرفته است. ما گفتیم این حرفها اصلا از اساس اشکال دارد. و اشکالش این است که اکرم الفقیه هیچ ظهوری ندارد در اینکه جعل ثبوتی هم روی این عنوان رفته است. مولا چه الزامی دارد که هر چه در مقام ثبوت جعل کرد طابق النعل بالنعل همان را بگوید، بلکه بخشی از آن را می گوید.

وقتی اینجور شد، جائی اصالة الظهور به درد ما می خورد که اگر مولا جعل ثبوتی اش با استصحاب اثباتی اش فرق کند اخلال به غرض حساب می شود.

وقتی اینجور شد، مولا در مثال إن افطرت فصم، اگر جعل ثبوتی اش وجوب تخییری است، نگوید إن لم تطعم فصم وبلکه فقط بگوید صم، این اخلال به غرض است. چون جعل ثبوتی اش وجوب تخییری است. آمد برخلاف غرض ثبوتی اش که تخییر است کلامی گفت که ظاهر در تعیین است. این کلام نقض غرض است.

پس ما از یک راه دیگر هم می توانیم اخلال به غرض را اثبات کنیم. می گوئیم گفت فصم، نگفت فیجب الجامع بین الصوم و الاطعام. پس هم می توانیم بگوئیم مولا نگفت الجامع که افاده وجوب تخییری کند. از آن طرف هم مولا نگفت إن لم تطعم فصم. ما از هر دو راه می توانیم اثبات کنیم وجوب تعیینی را.

بقیة الکلام یوم السبت انشاءالله.